

# طالب آملی

(۱۷)

دکتر فرامرز گودرزی

۵- جناب آقای ذبیح‌الله صفا استاد گرانقدر، اگرچه در تألیفات خویش به اختصار آثار طالب را مورد بررسی قرار داده‌اند ولی همین مختصر، نشانه بررسی عمیق ایشان در شعر و شاعری طالب است. ایشان برای اول بار به «تأثیر لهجه طبری در سخن پارسی طالب» اشاره فرموده که راهنمایی با ارزشی، برای مطالعه آثار طالب، ازین نظر است.

استاد صفا، در منتخبی از آثار شعرای پارسی گوی، درباره مقام طالب در شاعری مرقوم داشته‌اند «طالب صاحب طبعی قوی است و شاعری لفظتراش و معنی‌آفرین است، سخن او با تشبیهات و استعارات و ترکیبات ابداعی مقرون به خیالات دقیق همراه است، در همه این موارد قدرتی خاص ازین شاعر مشاهده میشود.»

استاد سپس هشت غزل از سروده‌ی طالب آملی را برای اثبات نظریه خود شاهد آورده‌اند، درینجا به مناسبت تنگی جا چهار غزل از غزلیات برگزیده ایشان، که غزلهای اول تا چهارم است، آورده میشود تا خوانندگان عزیز دریابند که کدامیک از اشعار مشهورترین شاعر اوایل قرن یازدهم هجری قمری مورد پسند نامدارترین استاد ادبیات زمان حاضر قرار گرفته است:

غزل اول - شیفته:

رشک حیات خضر کن زندگی دو روز را  
چین غضب زیاده کن ابروی کینه‌توز را  
آتش نغمه تیزکن ساز تمام سوز را  
با شب ما عداوتی هست همیشه روز را  
هست کرشمه گونه‌ای ناولک سینه دوز را  
رتبه آفتاب ده کرمک شب فروز را  
تفرقه کن یکی زهم شأن پلنگ و یوز را

شیفته شو دلا یکی عارض دلفروز را  
لعل کرشمه‌ساز را چاشنی عتاب ده  
شعله مزاج مطربا سخت فسرده خاطر م  
سینه به شام بیدلان صاف نمیکند سحر  
در دل خویش میخلم هرنفسی که با جگر  
من بکرم سزایم لیک تو شخص همتی  
عشق کجا هوس کجا طالب ازین غلط گذر

### غزل دوم - راه می‌کده:

پرواز بیال و پر می میکنم امشب  
صد بحر بیای مژده طی میکنم امشب  
که روی بگل گاه بوی میکنم امشب  
تبدیل بیک ساغر می میکنم امشب  
وانگاه سراغ رگ و پی میکنم امشب  
گر فصل بهارست که دی میکنم امشب

مستانه ره می‌کده طی میکنم امشب  
هر چشم‌زدن در پی آن گوهر نایاب  
در مد نظر هم گل وهم چهره ساقی است  
مخمورم و پیمانۀ صد عمر ابد را  
می میشوم از یاد لب روح مزاجت  
با این نفس سرد چو مینالم از ایام

استاد درینجا توضیحی مرقوم داشته‌اند که به شرح زیر است: «که، درین مورد و موارد متعدد دیگری از دیوان طالب به معنی البته و مسلماً و تحقیقاً بکار رفته است، این استعمال، اثر لهجه شاعر در سخن پارسی اوست».

من نیز یکی تکیه به نی میکنم امشب  
تعبیر بگویم بتو کسی میکنم امشب

پیران جهان را چو عصا باده نایست  
خوابی که به صبح ازلم گشته فراموش

### غزل سوم - ذوق پیاله:

زانم هوای گل نه و پروای لاله نیست  
یکدم که در پیاله شراب دو ساله نیست  
ذوقی که با پیاله بود در رساله نیست  
امشب که دربر آن بت مشکین کلاله نیست  
تأثیر در قلمرو این آه و ناله نیست  
باری پیاله هست اگر هم پیاله نیست  
این نشئه جز به ساغر طالب حواله نیست

صبح است و نیم قطره میم در پیاله نیست  
بیدوق‌تر ز مرده هفتاد ساله‌ایم  
اوراق کهنه کسی به می کهنه میرسد  
پهلوی تهی ز نکهت گل میکند مشام  
کامم روا نشد زلب لعل او، مگر  
می در کف است طره معشوق گو میاش  
هر کام درک چاشنی غم نمیکند

### غزل چهارم - گرم خوی:

پوسید آستانش و با بوسه جان سپرد  
قفلی زد و کلید بدست فغان سپرد  
حسرت بدید، دیده بددل، دل بجان سپرد  
رنگ از رخم ربود و به برگ خزان سپرد  
آنهم بدست گرمی خویت عنان سپرد  
هر آتشی که مرد بخوی تو جان سپرد  
هر جوهری که داشت به تیغ‌زبان سپرد

دل نقد جان به خاک در دلستان سپرد  
اندوه عشق بر در غمخانه دل  
هر نقد عشوهای که لبش ز آستین فشاند  
مست آمدم به سیر چمن ناگهان نسیم  
جز شعله سرکشی به کمند جهان نبود  
گرمی عجب ز خوی تو نبود که در جهان  
نازم به همت دل طالب که در بساط

۶- جناب آقای علی دشتی نویسنده فاضل و گرانمایه، در کتاب خاقانی «شاعری دیر آشنا» در مبحث «پیدایش سبکی» اشاره‌ای به طالب دارند که نقل آن خالی از فایده نیست. ایشان درباره غزلی از خاقانی و مشابهت آن با سروده‌های سبک هندی مرقوم داشته‌اند «درغزل

زیر وجه مشابهتی میان خاقانسی و غزلسرایان خراسانی چون شهید بلخی، رودکی، فرخی و حتی انوری موجود نیست، بلکه برعکس خواننده خیال میکند دیوان بیدل را در دست دارد و به دهن فشار می‌آورد که معنی را از میان آن همه استعاره و تعبیرهای مجازی بیرون کشد و غزل بدین مطلع شروع می‌شود:

کشد مو برتن نخجیر تیر از شوق پیکانش  
به دل چون رنگ بر رخ میدود زخم نمایانش

از خواندن آن بی‌اختیار این مطلع غزل یکی از شاعران سبک هندی به ذهن میرسد

گره زرد دردم صد آرزو از شوق نخجیرش  
که او از زخم پیکان مرد و من از حسرت تیرش

بیت سوم این غزل را در برابر بیتی از طالب که از سرایندگان بنام سبک هندی است بگذارید، از حیث غرابت تشبیه از یکدیگر باز نمی‌ماند:

خاقانی

بیالد خرمی برنوبهار او چه کم دارد  
تبسم ارغوان زارش، تماشاگر گسستانش

طالب:

چمن کبکی است خندان گل دهان و غنچه منقارش  
پریشان سایه‌های سرو دامنهای کهارش

نویسنده عالی‌قدر در جای دیگر می‌نویسد «آشنائی بیشتر با وی (خاقانی) و ابیات فراوان دیگری که در غزل‌های او پراکنده است، این پندار را قوت میدهد که خاقانی مبداء پیدایش سبکی است که صائب قهرمان بدون تردید و بیدل نازک خیالترین و تاریکترین گویندگان آن به‌شمار می‌روند و دهها سراینده بنام دیگری چون کلیم، عرفی، طالب، حزین در آن طبقه جای دارند.»

۷- جناب آقای گلچین معانی محقق فاضل، در یادداشت‌های خود، مخصوصاً در حواشی تذکره میخانه، تذکرات مفیدی که روشنگر بسیاری از گوشه‌ی تاریک زندگانی طالب است مرقوم داشته‌اند.

ایشان در موارد متعددی به تصحیح نوشته بررسی‌کنندگان آثار طالب پرداخته‌اند. این مسئله نمایانگر مطالعه عمیق و بررسی دقیق آن استاد گرامی در شرح احوال و آثار طالب است. استاد برای اولین بار ثابت نمودند که آشوب، تخلص طالب در بعضی از مواقع بخصوص، بوده است. چون درین سلسله مقالات بارها از نتیجه مطالعات و بررسی‌های جناب ایشان استفاده شده و خوانندگان عزیز به خوبی از نظرات ایشان آگاهی دارند و عقاید ایشانرا درباره طالب دریافته‌اند، نیازی به بحث بیشتر درینمورد باقی نمی‌ماند.

۸- آقای رکن‌الدین همانفرخ در «حافظ خراباتسی» بارها برای تشریح و توضیح مضامین خواجه بزرگوار شیراز از سروده‌های طالب آملی استفاده فرموده‌اند. اگر نظریه همه پژوهندگان شعر پارسی درباره طالب آملی جمع‌آوری شود کتاب مفصلی فراهم خواهد آمد که این مختصر را مجال پرداختن به آن نیست. ولی نکته‌ای که ذکر آن خالی از فایده نمیباشد آنستکه بسیاری از کلمات اصیل پارسی، در اشعار طالب وجود دارد، که کمتر مورد استعمال قرار گرفته و مؤلفان فرهنگ‌نامه‌ها برای بیان معانی آنها، به اشعار طالب استناد نموده‌اند. برای نمونه به بیت زیر که در آن «کیبیدن» به معنی دوری‌جستن و پرهیز کردن و متضاد با «شکبیدن» آمده است توجه شود:

دل از خامشی به که کیبید ترا      تو شمعی ، خموشی تربید ترا

**نظر شعرا درباره طالب** - اگر بنا باشد آنچه که پیروان سبک‌هندی و دیگر سخنوران درباره طالب سروده یا نوشته‌اند گردآوری و بررسی گردد، مطلب آنقدر زیاد خواهد بود که در حوصله چنین مقاله‌ای نخواهد گنجید، ولی اگر کسی همت کند و درین باره به تتبع بپردازد، میتواند کتابی جالب و خواندنی و سودمند فراهم آورد. درینجا فقط سروده‌های صائب تبریزی، نامدارترین شاعر هم سبک طالب، که بحق قهرمان سبک‌هندی لقب یافته است بررسی می‌شود. چون صائب برجسته‌ترین نماینده سبک‌هندی است و شعر او کاملترین و بهترین نمونه اشعار این سبک است، نظر او را درباره شعر و شاعری طالب باید قاطع و صائب تلقی نمود و بنابرین دیگر نیازی به بررسی دیگران باقی نخواهد ماند.

صائب تبریزی به طالب و آثار او علاقه فراوان داشت و شدت این علاقه گاهی به حد شیفتگی میرسید. طالب پیش از دیگر نامداران سبک‌هندی صائب را تحت تأثیر قرار داده و نام او و اثر سروده‌هایش جایجا در دیوان صائب دیده می‌شود. صائب از بزرگان شعر پارسی به چهارتن توجه بیشتری داشته، این چهارتن، مولانا، سعدی، حافظ و طالب بوده‌اند. اگرچه صائب با فروتنی خاص خویش از شعرائی نام برده و اشعارشان را تضمین نموده است، که امروزه اگر دیوان او در دست نبود، حتی نامی از ایشان برده نمیشد، ولی باید گفت طالب در شمار اینگونه از شعرا نیست زیرا سروده‌های طالب اثر عمیقی بر اشعار پیروان سبک‌هندی بعد از او باقی نگذاشته و بسیاری از آنان بر استادی و پیش‌کسوتی وی صحه نهاده‌اند، جویا کشمیری می‌گوید:

جویا به طرز طالب آمل سخن سراسر است      صیبت سخنوریش ز مازندران گذشت

شاعری مخفی<sup>۱</sup> تخلص گفته است:

تا طلبکار سخن شد نکته سنج معرفت  
همچو طالب شاعری از خاک ایران برنخواست<sup>۲</sup>

۱ - نگارنده تصور مینمود که این شاعر مخفی تخلص شاید نورجهان بیگم همسر نامدار جهانگیرشاه باشد زیرا جز او از شاعر مخفی تخلص دیگری که معاصر طالب باشد در منابع موجود ذکری نشده است تا آنکه فاضل‌گرامی جناب آقای گلچین معانی حلال این مشکل آمدند و در شماره صد و هفتاد و دوم مجله هنر و مردم این شاعر را که مخفی خراسانی است معرفی فرمودند.

۲ - این بیت را جناب آقای گلچین معانی بصورت زیر ذکر نموده‌اند:

تا طلب کار سخن شد نکته سنج معرفت      همچو طالب طالبی از خاک ایران برنخواست

بعضی‌ها طالب را عامل اضطراب سبک‌هندی دانسته‌اند، زیرا پس از وی، بسیاری از گویندگان که رمز ترقی طالب را در بکاربردن استعارات تازه و جالب و نازک میدانستند بدون آنکه از استادی وی به‌مراه داشته باشند در بکارگرفتن استعاره تا آنجا غلو کردند که شعر تبدیل به معما و لغز شد و سبک‌هندی به اضطراب گرائید.

صائب در بعضی از سروده‌های خود بدون آنکه از گفته‌های طالب متأثر شده باشد، تحت تأثیر احساسات خود، بیاد طالب و بخاطر او به سرودن غزل نشسته است. دو غزل زیر نمونه‌ای از اینگونه سروده‌هاست:

هر که دامن بر میان در چیندن گل میزند  
هر که باخود تلخ‌میسازد شکرخواب صبح

آستین شعله بر پرواز بلبل میزند  
بوسه‌تر همچو شبنم بر رخ گل میزند

و پس از سرودن چند بیت دیگر می‌گوید  
هر که چون صائب به طرز تازه دیرین‌آشناست  
در غزل زیر صائب خود را جانشین طالب خوانده است:

عتاب و لطف ز ابروی گل‌رخان پیداست  
مرا که خرم‌ن گل در کنار می‌باید  
گلی ز غنچه پیکان بار خواهم چید  
به چشم بلبل مبهتی که عشق سر مه کشید  
به طرز تازه قسم یاد میکنم صائب  
صفای هر چمن از روی باغبان پیداست  
ازین چه سود که دیوار گلستان پیداست  
گشاد کار من از خانه کمان پیداست  
رخ بهار ز آئینه خزان پیداست  
که جای طالب آمل در اصفهان پیداست

غزل‌های زیر را نیز در اندوه مرگ طالب سروده است:

از دیار مردمی دیار در عالم نماند  
گوشه چشمی نماند از مردمی در روزگار  
تیشه فولاد انگشت ندامت می‌گذرد  
آشنائی روئی به جز دیوار در عالم نماند  
سرمه‌واری نرمی گفتار در عالم نماند  
حیف یک فرهاد شیرین کار در عالم نماند

پس از سرودن دو بیت دیگر می‌گوید:

طالب آمل گذشت و طبعها افسرده شد  
کز چه رو آن آتشین گفتار در عالم نماند

غزل زیر نشان میدهد که مرگ طالب چه اثری بر صائب و جوامع ادبی آن‌روزگار داشته است:

اهل همت بحر را از خار و خس پل بسته‌اند  
فیض یکرنگی تماشا کن که گلچینان باغ  
تأنجا که می‌گوید:

بر نیامد شور صائب از شکر زار سخن  
تا دهان طوطی خوش حرف آمل بسته‌اند

صائب گاهی بر سر «قهرمانی سبک‌هندی» طالب را رقیب خود دانسته است:

زدین ناقصم از سبحة استغفار برخیزد  
بگیر از آتش سوزنده تعلیم سبک و وحی  
بخود چون ماری پیچم ز رشک زلف کی باشد  
پی طرف کلاهی لاله دارد نعل در آتش  
ز طرز تازه صائب داغ سازم نکته سنجان را

ز ننگ کفر من مو بر تن زنار برخیزد  
که با آن سرکشی در پیش پای خار برخیزد  
که این ابر سیه زان دامن گلزار برخیزد  
ز خواب ناز گل از شوق آن دستار برخیزد  
عجب دارم کز آمل چون تو خوش گفتار برخیزد

در غزل دیگر نیز به این مسئله اشاره ای دارد:

آب کن در شیشه ساقی گر شراب ناب نیست  
گوهر نایاب را نتوان به شیرینی خرید  
گر سخن کیفیتی دارد سرایت میکند  
در سخن از عرفی و طالب ندارد کوتاهی

کشتی ما را به خشکی بستن از انصاف نیست  
در بهای بوسه گر صدجان دهی اسراف نیست  
هیچ عیبی اهل معنی را بتر از لاف نیست  
عیب صائب این بود کز زمره اسلاف نیست

صائب در غزلهای زیر اشعار طالب را تضمین کرده است

صبح بر خورشید میلرزد ز آه سرد ما  
فتح ما آزاد مردان در شکست خود بود  
دامن صحرا ز اشک آهوان شد لاله زار  
این جواب آن غزل صائب که طالب گفته است

کوه میدزدد کمر در زیر بار درد ما  
گودل از ما جمع دارد دشمن نامرد ما  
روی در طی کرد تا مجنون صحرا گرد ما  
« بعد ازین از خاک معشوقانه خیزد گرد ما »

\*\*\*

مکن ز باده لعلی لب چو مرجان سرخ  
ز غوطه ای که بخون زد خدنگ دانستم  
سیاه خانه ایندشت داغ لاله شود  
به تلخ رو مکن اظهار تنگدستی خویش  
بگریه سائل اگر روی خود کند رنگین  
سخن ز خامه صائب گرفت رنگینی  
جواب آن غزل طالب است این صائب

ز پشت دست ندامت مساز دندان سرخ  
که عاقبت رگ گردن کند گریبان سرخ  
اگر چنین شود از اشک من بیابان سرخ  
که از طپانچه بحرست روی مرجان سرخ  
از آن بهست که گردد به ابر احسان سرخ  
که روی گل بود از بلبل خوش الحان سرخ  
« کز وست روی سخن گستران ایران سرخ »

چون تأثیر سروده های طالب بر اشعار صائب خود موضوع بحث مفصلی است و در شعر و شاعری او، به تفصیل از آن سخن خواهد رفت، مطلب را، با چند بیت از طالب که مورد علاقه صائب بوده و در جنگی که بر گریده او بوده است ثبت شده، پایان میدهم:

دشنام خلق را ندهم جز دعا جواب  
بی نیازانه ز ارباب کرم میگذرم  
مرد بی برگ و نوا را سبک از جای مگیر  
مزه ای در جهان نمسی بینم  
نظاره ترا دو جهان جز دو چشم نیست  
خانه شرع خرابست که ارباب صلاح  
ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست  
درین انجمن غیر لبهای یار  
با صد کرشمه آن بت سر مست میرو

ابرم که تلخ گیرم و شیرین عوض دهم  
چون سیه چشم که بر سر مه فروشان گذرد  
کوزه بی دسته چو بینی به دو دستش بردار  
دهر گوئسی دهان بیمار است  
یک چشم باز مانده و یک چشم بر هم است  
در عمارتگری گنبد دستار خودتند  
از ما خطی بمهر خموشی گرفته اند  
دومی را بیک نشئه کم دیدم  
خود می کند خرام و خود از دست میرو

۸ - نیمایوشیج و طالب - شاید بسیاری بر من خرده گیرند که چرا در این بحث، که اختصاص به شعر و شاعری یکی از نامداران سبک هندی دارد، نام نیما، که در هم شکننده نظم قدیم ادب پارسی و مبتکر شعر نو خوانده شده، بمیان می‌آید؟ در پاسخ میتوان گفت که اولاً حساب نیما به عنوان سراینده دیوانی مشحون از انواع و اقسام اشعار به سبک قدما و نویسنده کتاب گرانهای ارزش احساسات، از نیمائی که پدر شعر نو به شمار میرود جداست، ثانیاً شعرای توانای عصر حاضر که پیرو نیما می‌باشند، علاوه بر طبع آزمائی و استادی در سرودن شعر به سبکهای اصیل نظم پارسی، حقایق سروده‌های شیوه نو شعری را نیز اثبات نموده‌اند و به جرأت می‌توان گفت که در میان آنان ادبائی یافت می‌شوند که فردوسی، خیام، مولانا، سعدی و حافظ و دیگران را بهتر از بسیاری از طرفداران متعصب شعر قدیم می‌شناسند و اصولاً حساب شعر نو از شعر کهن جدا نیست و بزرگوارانی مانند اخوان ثالث، شاملو، کسرائی، م. آزاد، تهرانی، مشیری و نادرپور و دیگران را نباید در شمار جوانانی، که بدون داشتن بضاعت ادبی به پیروی از نیما برخاسته‌اند و مورد تأیید نیما و بزرگان جنبش نو در شعر پارسی هم نبوده‌اند، آورد. خود نیما چه خوب در مورد نوشته است «بسیاری از این جوانان بهمان طرز قدیم عادت دارند و بیهوده مصرع‌ها را بلند و کوتاه می‌کنند» در دیوان اشعار طالب و کتب و رساله‌های حاوی آثار نیما، گاهی به مضامینی برخورد می‌شود، که کاملاً مشابه است و نزدیکی طرز تفکر این دو شاعر را میرساند. نیما یوشیج قطعه شعری دارد بنام «آی آدمها» که با این مقدمه شروع می‌شود:

آی آدمها که در ساحل نشسته شاد و خندانید

یک نفر در آب دارد میکند جان.

که مضمون آن، این بیت طالب را به خاطر می‌آورد:

غافل ازین شناور دریای غم مباش ای هم‌نشین که شاد به ساحل نشسته‌ای

نزدیکی طرز تفکر و احساس طالب و نیما و برداشت یکسان آندو از حوادث، درخور توجه و مطالعه میباشد، زیرا با اختلاف سیصد و اندی سال گویا طالب است که در قالب نیما به ترانه‌سرایی نشسته است.

خاطره زیر، که توسط یکی از خویشاوندان نیما، که علاوه بر نسبت خانوادگی از حاشیه‌نشینان دائمی محفل او نیز بوده است، برای من فرستاده شده، می‌تواند شاهد خوبی بر علاقه نیما به طالب و توجه او به آثار وی باشد.

«روز جمعه‌ای در دهکده زیبای یوش به دیدن نیما رفتم، طبق معمول تنی چند در خدمت او بودند، باید خاطر نشان کنم که نیما تا در یوش بود همدمان او را اهالی دهکده‌های دور و نزدیک که اغلب در جوانی رفیق شکار و گشت و گذار او بودند، تشکیل میدادند و علاوه بر آنان افراد وابسته به خاندان اسفندیاری و به ندرت شعرا و ادبای متجدد، نیز بیدار او میرفتند. در آن سال نیما رنجیده خاطر از بی‌توجهی اربابان فرهنگ، زودتر از سالهای دیگر به بیلاق آمده بود. در محفل آنروز یکی از خوانندگان محلی چند «طبری» از «امیر پازواری» و «رضا خراتی» و بدنبال هر «طبری» اییاتی از «طالب طالبا» را به آوای خوشی خواند. باید خاطر نشان سازم که خوانندگان محلی درامازندران معمولاً طبری را بصورت آواز و اشعار طالب طالبا را بدنبال آن بصورت تصنیف میخوانند. نیما بعضی از اییات را همراه خواننده زمزمه میکرد. پس از تمام شدن آواز مرحبائی به او گفت، واز آنجا که آزرده خاطر بود، با افسوس اضافه کرد «قدر طالب را نیز ندانستند» یکی از حضار، که بعداً معلوم شد از طالب و شعر و شاعری او، اطلاعی ندارد و او را فقط از اشعار طالب طالبا می‌شناسد، به استاد اعتراض کرد که «طالب کسی نبود که قابل قدرانی باشد» در اینجا بود که نیما با عصبانیتی که از او انتظار نمیرفت به آن شخص پر خاش نمود و ضمن

شرح مختصری از مقام و ارزش والای ادبی طالب، چند بیتی از اشعار او را خواند، این بیت از آن اشعار را هنوز فراموش نکرده‌ام چون وصف الحال نیما در آن روزگار بود:

بی‌نیازانه ز ارباب کرم می‌گذرم  
چون سیه چشم که بر سرمه فروشان گذرد»

توضیح زیر درباره طبری ضروری بنظر میرسد:

طبری: اصطلاحاً به دو بیتی هائی گفته می‌شود، که به لهجه طبری قدیم یا جدید سروده شده، و همانند رباعی در شعر پارسی است که گاهی برای بیان حوادث تاریخی یا روزمره بکار می‌رود ولی اغلب صورتی عارفانه دارد و یا از نکوهش جهان و ابنای زمان و تشویق به باده‌پرستی و بهره‌گیری از لذات دنیوی گفتگو می‌کند. طبری سرائی پیشینه‌ای بسیار قدیمی دارد که تا صدر اسلام می‌رسد. معروف‌ترین طبری سرایان «امیر پازواری» است. امیر در سرودن طبری‌های عرفانی زبردست است و برگزیده‌ای از آثار او را «برنهارد دارن» مستشرق باکمک دوستان ایرانی خود بصورت دیوانی در آورده است. مقام امیر در بین مردم طبرستان و مازندران و آشنایان به گویش طبری همانند مرتبه باباطاهر عریان در بین پارسی‌زبانان است. رضا خراتی طبری‌سرای معروف کجور و از همدمان آغا محمدخان قاجار بوده است.

مقام ارجمند طالب در شعر و شاعری و معروفیت او در سبک هندی تا آنجا بود که بسیاری از شاعران، که سالها بلکه قرن‌ها پس از او قدم به میدان سخن سرائی گذارده‌اند، در مفاخره خود بامدح ممدوح و بامرثیت شاعران معروف زمان، خویشتن یا شخص مورد نظر خود را با او مقایسه می‌نمودند، شاعری در مرثیت، اسدالله‌خان غالب، از معروفترین شعرای متأخر سبک هندی چنین سروده است:

رشک عرفی و فخر طالب مرد  
اسدالله خان غالب مرد

«قصاب کاشانی» در مفاخره خویش می‌گوید:

قصاب آمدست به کاشان برون ز خاک  
سنگی که نرخ گوهر آمل شکسته است

«راغب» شاعر هندی در ستایش «محمد قدرت‌الله گوپاموی» صاحب تذکره نتایج الافکار چنین گفته است:

بلبل آملی خیال طوطی هند خوش مقال  
ناظم صاحب کمال رونق بزم شاعران

از شیخ ناصر علی سرهندی، سخن‌سرای نامدار سبک هندی، که شعر او از پیچیده‌ترین اشعار این شیوه است و ازین نظر تالی «بیدل» میباشد نقل است که در انجمنی این غزل از طالب را می‌خواندند:

به تن بویا کند گلهای تصویر نهالی را  
به پا بیدار سازد خفتگان نقش قالسی را  
من و اندیشه بوس و کنار او محالست این  
مگر بینم به خواب این آرزوهای خیالی را  
ترا باید ز خود آموختن علم و فاداری  
چه حاجت با معلم صاحبان طبع عالی را  
هنوز اندک شعوری هست از من مکن برای ساقی  
به چشم مست خود تکلیف کن این جام خالی را  
حجابم غنچه‌سان در پرده ناموس غم دارد  
دریغا کاش می‌چیدم گل بی‌انفعالی را  
گهی ابر تر و گاهی ترشح گونه، که باران  
بیا در چشم من بنگر هوای پرشکالی را  
فلک عاجز پسند افتاد و منم در مماشاتش  
تتبع می‌کنم با شیر طبعیها شغالی را  
فرنگی شاهدانت ساقی بزمندان ایدل  
صنم میگوی و می‌کش باده‌های پرتگالی را  
ز مژگان غزالان خامه‌ها سر کرده‌ای طالب  
رقم زن بر بیاض دیده این اشعار عالی را

پس از اتمام غزل حضار از ناصر علی تقاضا نمودند که به پاسخ گوئی برخیزد، او در جواب گفت «این باغ را دو در بود طالب از یکی بدرون رفت و پس از تفرج از در دیگر خارج شد و درها را بست دیگران را به آن راهی نیست» غزلی که از طالب در بالا درج شده، به حدی مورد توجه شاعران پس از او قرار گرفته که اغلب آنان به استقبال آن رفته‌اند، صائب نامدارترین شاعر سبک هندی در پاسخ آن چنین گفته است:



چنانست دوست میدارم که عاشق شعر حالی را  
 زپیش چشم من بردار این مینای خالی را  
 نمیدانند طفلان حیف قدر خردسالی را  
 توان ازبشت پایش دید نقش روی قالی را  
 بهار خویش میدانم خزان خشکسالی را  
 چو گردون بر سر چنگ آران جام هلالی را  
 که هجران نیست در پی وصل معشوق خیالی را  
 به طوطی می چشاندم شیوه شیرین مقالی را

تکلف نیست درگفتار رند لایبالی را  
 خممار آلوده یوسف به پیراهن نمی سازد  
 توان ایام طفلی چندروزی داد عشرت داد  
 تراکت آنقدر دارد که در وقت خرامیدن  
 گل از خار سر دیوار می چیند نگاه من  
 مه نو می نماید گوشه ابرو تو هم ساقی  
 ز فکر پیچ و تاب آن کمر بیرون نمی آیم  
 اگر آئینه روئی در نظر میداشتم صائب

سراج الدوله محمد غوث خان بهادر از فرمانروایان محلی هند که طبع شعر داشته در پاسخ

غزل طالب می گوید:

زند ناخن بدل هر مصراع شوخم هلالی را  
 مسخر کن سواد اعظم نازک خیالی را

کند غرق ندامت طبع صاف من زلالی را  
 نخت از تیغ آزادی نما قطع امل آنکه

مطلع زیر از غزلی است که میر مبارک الله خان راغب سروده است:

رگ برق از طپیدن کرده ام تار نهالی را

زبس دارم به سر سودای عشق لایبالی را

و بالاخره مولانا ریاض در غزلی با مطلع زیر بهتر از همه به پاسخ گوئی پرداخته:

از این اندیشه گله داغ شد در سینه قالی را

رگ گل کرده آن گلچهره هر تار نهالی را

چون ارزش شعری آثار طالب بیشتر از آنست که بتوان آنرا به اختصار برگذار کرد  
 و ورود در مبحث شاعری او، نیاز به گفتگوی فراوانی دارد، و شاید چندین برابر آنچه که تا کنون،  
 درین سلسله از مقالات، درباره او شرح داده شده، نیاز به قلمفرسائی باشد، تا چار باخاتمه زندگینامه  
 ملك الشعراء آملی به امید فرصتی مناسب برای بحث در شعر و شاعری او، سخن پایان می پذیرد  
 و برای حسن ختام باغزلی از طالب این سلسله مقالات به آخر میرسد.

وز لوح نظر، صورت یاران نشود محو  
 ساقی ز دل باده گساران نشود محو  
 چون رنگ رخ گل که بیاران نشود محو  
 سیمای رخ لاله عذاران نشود محو  
 داغ دل ما سینه فگاران نشود محو  
 نقش قدم شیرشکاران نشود محو  
 چون کینه مور از دل ماران نشود محو  
 امید که از خاطر یاران نشود محو  
 کافی است یکی گر ز هزاران نشود محو

از خاطر ما، عیش بهاران نشود محو  
 گر نور مه و مهر شود شسته ز رخسار  
 بر دامن ما داغ می از گریه نشد پاک  
 گر زود رود نقش ز اب، از چه و چشم  
 هر چند که ما خود به مثل نقش بر آیین  
 از دیده ما گرچه غزالان ضعیفیم  
 با دل عجب از زلف تو آید به سر مهر  
 طالب اثرت محو شد از خاطر ایام  
 زین تازه رقمها که زمشکین قلمت ماند

به امید آنکه یاران طالب همواره او را به خاطر داشته باشند و دستی از آستین پژوهندگان

شعر پارسی برون آید و غبار فراموشی ایام را از چهره تابناک او بزدايد.

هنوز وصف جمالت نمیرسد به نهایت  
 پایان

مرا سخن به نهایت رسید و عمر بی پایان